

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

منبع: لینکه تسایونگ  
نویسنده: رودیگر رائلز  
فرستنده: نسترن نصرتی  
۲۷ فبروری ۲۰۲۲

## کنترول جهان از دست غرب خارج می شود



غرب در مناقشه با روسیه در این بین از نفس افتاده است و با تشدید اقدامات خود به هدفش نزدیکتر نمی شود، زیرا مشکل غرب نه انتخاب صحیح ابزار کار، بلکه هدف آن است. غرب می خواهد با سیاست های خود در مقابل روسیه به چه چیز دست یابد؟

در این بین هر سیاستمدار اسم و رسم داری به ملاقات پوتین شتافته و از او خواستار کاهش بخشیدن به تشنج ها شده است، ولی آنها خود چیزی به عنوان پیشنهاد برای عرضه در چنته نداشتند و از این رو اکنون ما به نقطه ای رسیده ایم که رژه دولتمردان غربی به خاطر آن آغاز شده بود و آن خواست روسیه برای گرفتن ضمانت های امنیتی برای سرزمین خود بود.

بعد از تمام این همه رفت و آمدهای متنوع، در رابطه با هسته مرکزی این مناقشه، پیشرفتی حاصل نشد و به غیر از مشاطه و بزک لفظی توسط توریست های سیاسی چیز بدرد خوری بیرون نیامد. ولی در عین حال هیچ گاه این احساس پدید نیامد که غرب واقعاً منافع روسیه را جدی تلقی می کند. فقط کمی شفافیت اینجا و کمی تعامل به این و یا آن شکل آنجا، همزمان با ابراز نیت های ارزان و پیش پا افتاده و کلمات دلنشین...

ولی روس‌ها بروشنی می‌دانند که مشکل غرب کجاست و از این رو فعالیت‌های خستگی ناپذیر غرب تاکنون نتوانسته آنها را از مسیر خود منحرف سازد. امنیت برای سرزمین و مردم خود یک خواست ساده است که هنوز مطرح است. غرب نمی‌تواند از کنار این خواست ساده عبور کند هر قدر هم که مانور دهد و بخواهد آب را گل‌آلود سازد و افکار عمومی را منحرف کند.

ولی با وجود تمام کلاهبرداری‌های ناتو این رفت و آمدهای هیجان‌زده نمایندگان آن، یک چیز آشکار است و آن درماندگی غرب است. ناتو هیچ نقشه‌ای برای غلبه بر بحران ندارد و جای تعجب هم نیست، زیرا ناتو هیچ تصویری از آنچه که می‌خواهد به دست آورد، ندارد.

خواست روسیه برای اغلب مردم جهان قابل درک است. افکار عمومی جهان می‌داند که خلاف آنچه که غرب پس از پایان رسمی جنگ سرد در سال ۱۹۹۷ مدام تکرار می‌کند، روسیه تهدیدی برای کشورهای عضو سابق پیمان وارسا نیست، زیرا این روسیه نبود که خود را به غرب گسترش داد. وقایع سال‌های اخیر مبین این امر است.

این ناتو بود که رفته رفته خود را به مرزهای روسیه نزدیک کرد و روز به روز بیشتر همسایگان مستقیم روسیه را به عضویت پیمان خود پذیرفت و از این طریق خطر درگیری مستقیم با روسیه را به دست خود ایجاد کرد. و اکنون آشکارا این سؤال مطرح است که با این صف‌بندی کشورهای عضو ناتو در امتداد مرز روسیه چه هدفی دنبال می‌شود. این طور که معلوم است ناتو خواستار یک جنگ بزرگ که برخی‌ها در غرب در خیال خود با آن مغالزه می‌کنند، نیست. در بحران اخیر این مسأله، نه تنها در مقابل روسیه بلکه همین‌طور در مقابل اوکراین خیلی زود تفهیم شد. در پس این امر، بدون این‌که اعلام شود، این شناخت تلخ نهفته بود که نمی‌توان با رقبائی چون روسیه و چین درافتاد. اوکرائینی‌ها باید مسأله را بین خود و روسیه حل کنند. غرب سلاح تحویل خواهد داد ولی سرباز اعزام نخواهد کرد. ریسک بزرگی خواهد بود که مناقشه غیرقابل کنترل شود و گسترش یابد و به جنگ اتومی بین قدرتهای جهانی بینجامد.

حتی پذیرش احتمالاً در خفا برنامه‌ریزی شده عضویت سویدن و فنلاند در پیمان نظامی، به نتیجه دیگری نخواهد رسید. در آخر همیشه جنگ اتومی و زوال جهان قرار خواهد داشت. خوشبختانه باوجود تمام این تشنج‌ها و مناقشات رفتار رهبران جهان این احساس را القأ می‌کند که گویا از این خطر آگاهند.

ولی در حالی که روسیه منافع خود را روشن و برای اغلب مردم قابل درک، بیان کرده، ناتو ناتوان است و نمی‌تواند نشان دهد که خواستار چیست. ناتو تنها می‌داند که خواستار چه چیزی نیست. بازگشت دوباره به تناسب قواء در سال ۱۹۹۷ و ترک سیاست درهای باز، عدم کاهش توان تهدید در مرکز اروپا. یعنی این‌که هیچ تغییری صورت نگیرد که در حقیقت به این معنی است که مناسبات گذشته با خطر تحول روبه روست. تغییرات در پیش روست و این تغییرات جلو در خانه ناتو نیز نشسته است.

خواسته‌های روسیه به طور یک طرفه علیه غرب نیست. روسیه نیز حاضر است دستگاه نظامی خود را کوچک‌تر کند و از مانورها و اقدامات نظامی مشابه که هر آن می‌تواند سهواً به جنگ ناخواسته‌ای بینجامد، بکاهد. روسیه از غرب بیش از آن چه خود حاضر به انجام آن است، درخواست نمی‌کند ولی با این حال غرب به هر چیز که پوتین پیشنهاد می‌کند، جواب رد می‌دهد. چرا؟

ظاهراً در ملاقات صدراعظم المان شولتز در مسکو تنها در مورد مسأله عضویت اوکراین و گرجستان حرکتی به چشم خورد. شولتز از طرح مسأله طفره رفت و این‌طور برخورد کرد که عضویت دو کشور فعلاً در دستور روز قرار ندارد

و پوتین به حق یادآور شد که این نظری است که هر لحظه که موقعیت مناسب باشد، می‌تواند مورد تجدید نظر قرار گیرد.

حال این سؤال مطرح می‌شود که چرا غرب رسماً عضویت این دو کشور در پیمان ناتو را نفی نمی‌کند با این که می‌توان دریافت که عضویت این دو کشور مشکلات دیگری را برای ناتو به دنبال خواهد داشت. چه چیز از دست می‌رود اگر از انجام پروژه‌های صرف‌نظر شود که تحققش چه در اجراء و چه در سودمندی آن مورد سؤال است؟ چرا غرب در این مسأله کم اهمیت حاضر به دادن امتیاز به روسیه نیست؟

در این مسأله کم اهمیت هسته اصلی مناقشه متجلی می‌گردد: غرب به هیچ وجه نمی‌خواهد به روسیه امتیاز دهد. مسأله بر سر اصول است و ربطی به تفاهم ندارد. غرب می‌خواهد پس از آن همه شکست در سال‌های گذشته، در افغانستان، در جهان عرب، در ونزوئلا و در ایران، در مقابل روسیه و چین بایستاد. هرگامی به عقب شکست محسوب می‌شود حتی اگر چیزی برای بردن وجود نداشته باشد.

دمکراسی نباید در مقابل پیشروی کشورهای اقتدارگرا عقب‌نشینی کند. و واشنگتن پست روز ۱۶ فبروری نوشت: «که بقای دمکراسی با ژئوپولیتیک در هم تنیده. اصول دمکراتیک در زمینه انتزاعی رشد نمی‌کند؛ این اصول باید در یک فضای امن و خاکی نهادینه شود» (دمکراسی بدون ژئوپولیتیک ممکن نیست)

مسأله فقط اوکراین نیست. مسأله بر سر تنازع بقا سیستم غرب است. این سیستم نباید مغلوب شود زیرا مبین اتوریته آن است. حال گرچه روسیه دیگر سوسیالیستی نیست، ولی در چشم غرب دمکراسی که مورد پسند غرب باشد هم محسوب نمی‌شود و در مورد چین که دیگر به جای خود، زیرا چین توسط یک حزب کمونیست رهبری می‌شود و خلاف کلیه تئوری‌های کارشناسان و نظریه‌پردازان غربی حتی بسیار موفق است و هیاهوهای غرب در مورد ارزش‌ها و یا تبلیغات مزورانه حقوق بشر آنها نمی‌تواند این واقعیت را کتمان کند.

سوسیالیسم چین از سوسیالیسمی که اتحاد شوروی داشت موفق‌تر است. ولی چین همین طور از لیبرال‌های غربی که مدل دمکراسی خود را همیشه برتر تصور می‌کنند، نیز موفق‌تر است. برای غرب مسائل به مراتب مهم‌تری مطرح است تا پیروزی روسیه در مناقشه در واقع بی‌اهمیت اوکراین.

برای غرب مسأله چیزهایی است که برایش بدیهی به نظر می‌رسد. باورش به برتری مدل غربی نباید سرابی ساده از آب درآید. و با هر پیشرفت به اصطلاح کشورهای اقتدارگرا مانند چین و روسیه در زمینه توسعه حیطه نفوذ، پایه و اساس این برتری غربی متزلزل‌تر می‌گردد. ولی غرب راه و چاره دیگری جز ابزار و وسائل همیشگی تشدید فشار اقتصادی و نظامی نمی‌شناسد.

با تسخیر کشورها و انتصاب دولت‌های مطلوب تنها برای مدتی گذرا می‌توان موفق شد و در پایان باز مناسبات کهنه احیاء می‌گردد که ما مثلاً در افغانستان شاهد آنیم. فعالیت‌های غرب برای صدور دمکراسی به جهان عرب نیز تنها زمین سوخته از خود باقی گذارد.

جنگ برای تسخیر یک سرزمین، یک نسخه کهنه برای تأمین و تضمین حیطه نفوذ است. تاریخ قرن ۲۰ مبین این امر است. سرزمین‌های تسخیر شده را ممکن نبود برای همیشه حفظ کرد حتی اگر دولت‌های مطلوب و دوست در مصدر کار قرار داشتند. ولی حتی آنجا که نفوذ غرب مدتها حاکم بود و توسط دولت‌های مطیع و یا وابسته حمایت می‌شد، غرب نتوانست از پیشروی روسیه و چین جلوگیری کند. منطقه ساحل مثال خوبی برای این روند تکاملی است، زیرا مردم جهان به دنبال دمکراسی نیستند بلکه خواهان یک زندگی در شأن انسان، مرفه، با آینده‌ای روشن برای فرزندان خود هستند.

از این رو هر نوع شکل اجتماعی و یا هر دولتی که نتواند این خواست‌های مردم را برآورده کند، در دراز مدت قابلیت حیات نخواهد داشت. روندهای تکاملی در جهان به ویژه از آغاز قرن اخیر که با ظهور روسیه به قدرت سیاسی و نظامی جهانی و ظهور چین به قدرت اقتصادی پیشرو شکل گرفته، مبین این امر است و یک حقیقت دیگر نیز روز به روز بیشتر آشکار می‌گردد: کنترل جهان از دست غرب خارج می‌شود.